نگاهى به وصاياى امام على(ع) به جوانان

محمد سبحانى نيا

نگاهى به مطالب گذشته:

در شـماره هاى پيش به هشت مورد از عوامل مهم دست يابى به آرامش و غـلبه بر اضطراب و نگرانى اشاره كرديم كه عبارت بودند از:

1.تـقـويت ايمان;

2. دعا;

3. تحكيم مبانى خانواده;

4. بهبود شيوه هـاى تعليم و تربيت;

5. آمادگى روحى;

6. صبر و خويشتن دارى;

7.تغافل;

8. نسبت سنجى.

به مناسبت نام گذارى امسال به سال اميرالمومنين على(ع) كه مقام مـعـظم رهبرى آن را مطرح كردند و لزوم انتشار و ويژه نامه امام على(ع), ادامه بحث را در شماره آينده پى خواهيم گرفت.

در ايـن شـماره خطوط كلى و محورهاى اصلى وصاياى امام على(ع) به جـوانـان را بررسى مى كنيم. منبع اصلى اين نوشتار نامه سى ويكم نهج البلاغه است كه حاوى رهنمودهاى پدرى نمونه به جوانى نمونه و در حـال رشـد اسـت. ايـن نـامـه كـه از مـشـهـورتـريـن وصـاياى امـيـرالـمـومـنين(ع) است و به قول سيد رضى(ع) پس از مراجعت از (صـفـيـن) در مـحلى به نام (حاضرين) به فرزندشان حسن بن على(ع) مـرقـوم داشته اند, شيعه و سنى به آن توجه كرده اند به طورى كه دانـشمند معروف اهل سنت, ابواحمد حسن بن عبدالله بن سعيد عسكرى دربـاره آن گـفته است: (اگر از حكمت عملى چيزى يافت شود كه لازم بـاشـد بـا طلا نوشته شود, همين رساله است كه امام على(ع) در آن جـمـيع ابواب علم و طرق سلوك و تمام منجيات و مهلكات و راه هاى هدايت و مكارم اخلاق و اسباب سعادت و طرق رهايى از اين مهلكه ها و وصـول بـه بـالاتـريـن درجات كمال انسانى را با بهترين عبارات بيان فرموده است.)1

مـخاطب امام على(ع) در اين رساله تنها فرزندش امام حسن(ع) نيست بـلـكـه آن حـضرت با سخنان حكيمانه خود به همه جوانان حقيقت جو تـوجـه كـرده است. گرچه غور در درياى بى كران معارف نهج البلاغه با بضاعت اندك ما سازگار نيست ولكن:

آب دريا را اگر نتوان كشيد

هم به قدر تشنگى بايد چشيد

بـا تـوجه به محدوديت صفحات, چند اصل مهم تربيتى را بيان و متن كـامـل نامه را به خوانندگان محترم به ويژه نسل جوان واگذار مى كنيم.

1. تقوا و پاك دامنى:

مـهـم ترين سفارش امام(ع) به فرزند دلبندش, تقواى الهى است, آن جـا كـه مى فرمايد: (واعلم يا بنى ان احب ما انت آخذ به الى من وصيتى تقوى الله2; پسرم, بدان محبوب ترين چيزى كه از ميان گفته هـايـم در ايـن وصـيـت نـامه به آن تمسك مى جويى, تقواى الهى و پرهيزكارى است.)

حصار مستحكم

اهـمـيـت و جـايـگـاه تقوا براى جوانان آن وقت معلوم مى شود كه تـمايلات و احساسات دوره جوانى مد نظر قرار گيرد. براى جوانى كه در مـعـرض طـغـيـان غـرايـز و احساسات تند و شكوفايى خواهش هاى نـفـسـانـى و غـريزه جنسى و تخيلات موهوم به سر مى برد, تقوا به مـنزله قلعه و حصار مستحكمى است كه او را از تاخت و تاز دشمنان مـصـون مـى دارد و مـانند سپرى است كه از اصابت تيرهاى زهراگين شـياطين باز مى دارد. امام على(ع) مى فرمايد: (اعلموا عبادالله ان الـتـقـوى دار حـصـن عزيز3; بدانيد اى بندگان خدا, تقوا دژى مستحكم و غيرقابل نفوذ است.)

اسـتـاد مطهرى(ره) مى گويد: (نبايد تصور كرد كه تقوا از مختصات ديـن دارى اسـت, از قـبيل نماز و روزه, بلكه تقوا لازمه انسانيت اسـت. انـسان اگر بخواهد از طرز زندگى حيوانى و جنگلى خارج شود ناچار است كه تقوا داشته باشد.)4

جـوان هـمـواره بـيـن دوراهى قرار دارد و به سوى دو نقطه متضاد كـشـيـده مى شود. از يك طرف, نداى وجدان اخلاقى و الهام الهى او را بـه سـوى خـوبـى ها سوق مى دهد و از طرف ديگر غرايز درونى و نـفـس امـاره و وسـاوس شيطانى او را به ارضاى خواهش هاى نفسانى فـرمـان مى دهد. در اين جنگ و گريز تنها جوانى مى تواند از اين صحنه كشمكش و نزاع بين عقل و شهوت, خير و فساد و پاكى و آلودگى بـه سـلامت خارج شود كه خود را به سلاح ايمان و تقوا مجهز كرده و از ابتداى جوانى به خودسازى و جهاد با نفس بپردازد.

حضرت يوسف(ع) در سايه همين تقوا بود كه توانست با اراده اى قوى از آزمـون سـخـت الهى سربلند بيرون آيد و به اوج عزت نايل شود.

قـرآن مجيد رمز پيروزى يوسف(ع) در عرصه مبارزه با نفس را رعايت دو اصـل مـهـم و اسـاسـى (تـقوا) و (خويشتن دارى) مى داند و مى فـرمايد: (انه من يتق ويصبر فان الله لايضيع اجر المحسنين5; كسى كـه پـرهيزكارى كند و شكيبايى ورزد, خداوند پاداش نيكوكاران را ضايع نمى كند.)

تقويت اراده

بـسيارى از جوانان از ضعف اراده و فقدان قدرت تصميم گيرى شكايت مـى كـنـند و براى درمان آن چاره جويى مى كنند. آنان مى گويند:

بـراى ترك عادات زشت و ناپسند بارها تصميم گرفته ايم اما كم تر مـوفق شده ايم. امام على(ع) از تقوا به عنوان عامل تقويت اراده و مـالـكـيـت نـفـس كه نقش عمده اى در ترك گناه و عادات ناپسند دارد, يـاد مـى كـنـد و مى فرمايد: آگاه باشيد! خطاها و گناهان مـانـند اسب هاى سركش و لجام گسيخته اى هستند كه گناه كاران بر آن ها سوارند و آنان را در قعر دوزخ سرنگون خواهند ساخت و تقوا هـمـانـنـد مركب هاى راهوار و آرامى است كه صاحبانشان بر آن ها سـوارنـد و زمـامشان را به دست دارند و آنان را تا بهشت پيش مى برند.6

بـايد در نظر داشت كه اين كار شدنى است. افرادى كه در اين وادى قـدم بـنـهند, مشمول الطاف خفيه الهى خواهند بود. چنان كه قرآن كـريـم مـى فرمايد: (والذين جاهدوا فينا لنهدينهم سبلنا7; آنان كـه در راه مـا جـهاد و كوشش مى كنند, راه هاى خود را به آن ها نشان مى دهيم.)

2. فرصت جوانى:

بـدون تـرديد يكى از عوامل مهم موفقيت و كام يابى, بهره بردارى صـحـيـح و اصولى از شرايط و فرصت هاى مناسب است, كه فرصت جوانى از اسـاسـى تـريـن آن هـا بـه شمار مى رود. نيروى معنوى و قواى جـسـمـانـى, گوهر گران سنگى است كه خداوند متعال در اختيار نسل جـوان قـرار داده اسـت. بـر ايـن اسـاس پيشوايان دين همواره بر اغـتـنـام فرصت جوانى تاكيد كرده اند. امام على(ع) در اين باره مـى فرمايد: (بادر الفرصه قبل ان تكون غصه8; پيش از آن كه فرصت از دست رود و مايه اندوهت گردد, آن را غنيمت شمار.) سعدى با الهام از سخنان بزرگان مى گويد:

جوانا ره طاعت امروز گير

كه فردا جوانى نيايد ز پير

قضا روزگارى زمن در ربود

كه هر روزش از پى شب قدر بود

من آن روز را قدر نشناختم

بدانستم اكنون كه درباختم

امـام على(ع) در تفسير آيه شريفه (لاتنس نصيبك من الدنيا9; بهره ات را از دنـيـا فـرامـوش مـكـن) مى فرمايد: (لاتنس صحتك و قوتك وفـراغـك وشـبـابك ونشاطك ان تطلب بها الاخره10; سلامتى و قدرت و فـراغ بـال و جوانى و نشاط خود را فراموش مكن, از آن ها در راه آخرت استفاده كن.)

آن حضرت درباره كسانى كه از نعمت جوانى بهره صحيح و كافى نبرده انـد, مـى فـرمـايـد: آن هـا در ايـام سلامت بدن سرمايه اى مهيا نـكردند و در اولين فرصت هاى زندگى درس عبرتى نگرفتند, آيا كسى كه جوان است جز پيرى انتظار دارد.11

سوال از جوانى

جوانى و نشاط و بالندگى, نعمت بزرگى است كه در روز قيامت از آن سـوال مى شود. در روايتى از رسول اكرم(ص) نقل است كه فرمود: در قـيـامـت هـيـچ يك از بندگان, قدم از قدم برنمى دارند تا از وى چـهـار سوال شود; از عمرش كه آن را در چه راه به كار انداخته و چـگـونـه فـانى كرده است, از جوانيش كه آن را در چه راهى پايان داده اسـت, از امـوالش سوال مى شود كه از چه راهى به دست آورده و در چـه راهـى خرج كرده است و از حب و دوستى با اهل بيت از وى سوال مى شود.12

رسـول گرامى اسلام(ص) در كنار ايام عمر به طور جداگانه از جوانى نـام بـرده انـد كـه ارزش اختصاصى جوانى را مى رساند. متاسفانه شـرايط فوق العاده و فرصت استثنايى دوران جوانى كوتاه و زودگذر اسـت و بلبل جوانى روزى از شاخسار عمر خواهد پريد. تا هست قدرش را بـدانـيم و آن را يك سرمايه شماريم. امام على(ع) مى فرمايد:

(شـيئان لايعرف فضلهما الا من فقدهما: الشباب والعافيه13; دو چيز است كه قدر و قيمتشان را نمى شناسد مگر كسى كه آن دو را از دست داده باشد: يكى جوانى و ديگرى تندرستى.)

3. خودسازى:

بـهترين زمان براى تربيت و خودسازى, دوره جوانى است, زيرا صفحه دل جـوان با زشتى ها و خصلت هاى ناپسند شكل نگرفته و چراغ فطرت در دلـش خـامـوش نگشته است. امام على(ع) به فرزندش امام حسن(ع) چـنـين مى فرمايد: (انما قلب الحدث كالارض الخاليه ما القى فيها مـن شـىء قبلته فبادرتك بالادب قبل ان يقسوا قلبك ويشتغل لبك14;

قـلـب نوجوان مانند زمين خالى است كه هرچه در آن بيفشانى آن را مـى پـذيرد, پس پيش از آن كه قلبت سخت شود و فكرت به امور ديگر مـشغول گردد, به تعليم و تربيت تو مبادرت كردم و همت خود را بر تربيت تو گذاشتم.)

عـادات نـاپـسـند در دوران جوانى ريشه دار نشده است, از اين رو مـبارزه با آن سهل و آسان است. جوانان بايد از اين امتياز بزرگ بـه شايستگى استفاده كنند. امام خمينى(ره) بارها بر ضرورت اصلاح در ايـام جـوانـى تاكيد مى كردند. ايشان در يكى از سخنرانى هاى خـود فـرمـودند: (جهاد اكبر, جهادى است كه انسان با نفس طاغوتى خـودش انجام مى دهد. شما جوان ها از حالا بايد شروع كنيد به اين جـهاد. نگذاريد كه قواى جوانى از دستتان برود. هرچه قواى جوانى از دسـت بـرود, ريـشـه هاى اخلاق فاسد در انسان زيادتر مى شود و جـهـاد مشكل تر. جوان زود مى تواند در اين جهاد پيروز شود. پير بـه ايـن زودى نـمى تواند. نگذاريد اصلاح حال خودتان را از زمان جوانى به زمان پيرى بيفتد.)15

خاربن و خاركن

اسـتاد مطهرى(ره) مى گويد: (مولوى مثلى مى آورد راجع به اين كه هـرچـه انـسان بزرگ تر مى شود صفات او قوى تر و ريشه دار تر مى گـردد. مى گويد: مردى خارى را در معبر مردم كاشت و مردم از اين بـوتـه خـار دررنج بودند. او قول داد كه سال ديگر آن را بكند و سـال ديـگر نيز كار را به سال بعد موكول كرد و سال هاى بعد نيز بـه هـمين ترتيب عمل كرد. از طرفى درخت, سال به سال ريشه دارتر مـى شـد و از طـرف ديـگـر خود او سال به سال ضعيف تر مى گرديد; يـعـنـى مـيـان رشد درخت و قوت او نسبت معكوس برقرار بود. حالات انـسان نيز مانند خاربن و خاركن است. روز به روز صفات در انسان ريـشـه هـاى عميق ترى پيدا مى كند و اراده انسان را ضعيف تر مى كند. قدرت يك جوان در اصلاح نفس خود از يك پير بيش تر است.)

خاربن در قوت و برخاستن

خاركن در سستى و در كاستن16

بـايـد جوانان عزيز اين هشدار امام على(ع) را جدى بگيرند كه مى فـرمـايـد: (غـالب الشهوه قبل قوه ضراوتها فانها ان قويت ملكتك واسـتـفـادتـك ولـم تـقدر على مقاومتها17; پيش از آن كه تمايلات نـفـسانى به تجرى و تندروى عادت كنند با آن ها مقابله كن, زيرا اگـر تـمـايـلات در تـجاوز و خودسرى نيرومند شوند, فرمانرواى تو خـواهـند شد و تو را به هرسو كه بخواهند مى برند و قدرت مقاومت در برابر آن ها را از دست خواهى داد.) مولوى مى گويد:

زان كه خوى بد بگشته ست استوار

مور شهوت شد ز عادت هم چو مار

مار شهوت را بكش در ابتدا

ورنه اينك گشت مارت اژدها18

4. بزرگ منشى:

يـكـى ديـگر از وصاياى امام على(ع) به جوانان, پرورش عزت نفس و بـزرگ مـنشى است, آن جا كه مى فرمايد: (اكرم نفسك عن كل دنيه و ان سـاقـتـك الـى الرغائب فانك لن تعتاض بما تبذل من نفسك عوضا ولاتـكـن عبد غيرك وقد جعلك الله حرا19; بزرگوارتر از آن باش كه به پستى تن دهى هرچند تو را به مقصود رساند, زيرا نمى توانى در بـرابـر آن چه از آبرو و شخصيت در اين راه از دست مى دهى بهايى بـه دسـت آورى, و بنده ديگرى مباش كه خداوند تو را آزاد آفريده است.)

حس عزت طلبى يكى از نيازهاى اساسى انسان است كه خوش بختانه دست آفـرينش بذر آن را در نهاد آدمى افشانده است. بديهى است كه اين بـذر نـياز به مراقبت و رشد و شكوفايى دارد. عزت نفس موجب بهره ورى فـرد از نـيـروى خرد و به كارگيرى آن در امور زندگى و منشا تـكـوين شخصيت در انسان است. بى دليل نيست كه نظام سلطه فرعونى در طـول تـاريـخ بـراى اسـتثمار ديگران, در گام نخست روح مكرمت انـسـانـى را نـشانه گرفته و شخصيت آنان را تحقير مى كند. قرآن مـجيد در اين باره مى فرمايد: (فاستخف قومه فاطاعوه انهم كانوا قـومـا فـاسقين20; فرعون قومش را تحقير كرد, پس آن ها هم از او اطاعت كردند, چون آن ها قومى فاسق بودند.)

عزت و بزرگوارى نفس در گرو امورى است كه بدان اشاره مى شود:

الـف: ترك گناه: از مواردى كه به عزت نفس آدمى آسيب فراوانى مى رساند, ارتكاب به گناه و ناپاكى است. پرهيز و اجتناب از آلودگى بـه گـناه از عوامل دست يابى به شرافت نفس است. امام على(ع) مى فـرمايد: (من كرمت عليه نفسه لم يهنها بالمعصيه21; كسى كه براى نـفس خود كرامت قائل است, آن را با گناه پست و خوار نمى سازد.) گناهان بزرگ هم چون زنا, دروغ, غيبت, فحش و ناسزا با بزرگ منشى و كرامت نفس تضاد آشكار دارد.

ب: روح بـى نـيازى: چشم طمع داشتن به مال ديگران و درخواست كمك كـردن در غـير موارد اضطرار, شرافت و عزت نفس را مخدوش مى كند.

امـام عـلى(ع) مى فرمايد: (المسئله طوق المذله تسلب العزيز عزه والـحـسيب حسبه22; درخواست از مردم, طوق ذلتى است كه عزت را از عزيزان و شرافت را از شريفان سلب مى كند.)

ج: نـگـرش صـحـيـح: عزت و كرامت نفس تا حد زيادى بستگى به نگرش انـسـان به خود دارد. كسى كه خود را ناتوان جلوه دهد, مردم نيز او را ذليل و خوار مى بينند. از اين رو امام على(ع) مى فرمايد:

(الـرجل حيث اختار لنفسه ان صانها ارتفعت وان ابتذلها اتضعت23; ارزش شـخـصيت هر فردى وابسته به روشى است كه اتخاذ مى كند. اگر نـفـس خـود را از پـستى و ذلت بر كنار نگاه داشت, به مقام رفيع انـسانى نايل مى شود و اگر عزت معنوى خويش را ترك گفت, به پستى و ذلت مى گرايد.)

اگر در جهان بايدت برترى

نبايد كه خود پست و دون بشمرى

چو خود, خويشتن پست بينى و خوار

دگر از كس اميد عزت مدار

د: پـرهـيـز از گفتار و رفتار ذلت آميز: كسى كه خواهان كرامت و عـزت نـفـس است بايد از هر سخن يا عملى كه نشانه ضعف و ناتوانى اسـت, اجـتـنـاب كـنـد. اسلام به منظور تحقق اين امر, از تملق و چـاپـلـوسـى, شـكـايـت از روزگار و طرح مشكلات زندگى براى مردم, بـلـندپروازى هاى بى جا و حتى تواضع بى مورد نهى كرده است. هيچ مـسلمانى حق ندارد با چاپلوسى كه منافى با شرافت و آزادگى است, خويشتن را آلوده كند. امام على(ع) مى فرمايد: (كثره الثنإ ملق يـحـدث الـزهـو ويدنى من العزه24; زياده روى در ستايش و تحسين, تـملق و چاپلوسى است كه از يك سو در مخاطب نخوت و تكبر پديد مى آورد و از سـوى ديگر عزت نفس را دور مى كند). شكايت از زندگى و طـرح مـشـكـلات بـا مـردم, بـه عزت نفس آسيب جدى مى رساند. امام عـلـى(ع) مـى فـرمـايد: (رضى بالذل من كشف ضره لغيره25; كسى كه مـشـكلات زندگى اش را براى ديگران آشكار كند, در حقيقت به خوارى و ذلت رضايت داده است.)

5. وجدان اخلاقى:

يـكـى از وصاياى امام على(ع) به جوانان, ميزان قرار دادن وجدان اخـلاقى در معاشرت اجتماعى است. آن حضرت خطاب به فرزندش چنين مى فـرمـايـد: (يـا بنى اجعل نفسك ميزانا فيما بينك و بين غيرك26; پـسرم, خود را معيار و مقياس قضاوت بين خود و ديگران قرار ده.)

نـاديـده گـرفـتـن ايـن اصل مهم اخلاقى نتيجه اى جز تيرگى روابط دوسـتـانـه نـخـواهد داشت; همان گونه كه التزام به وجدان اخلاقى تـضـمـين كننده دوستى پايدار و روابط سالم اجتماعى است. اگر در جـامعه, تمام افراد براساس وجدان اخلاقى با يك ديگر معاشرت كنند و بـه حـقـوق و مـنـافـع و حيثيت ديگران احترام بگذارند, روابط اجـتـمـاعـى مـستحكم تر و آرامش و امنيت جامعه تقويت خواهد شد. وجـدان اخـلاقـى, آدمى را چون طبيب به درد و درمان خويش متوجه و سـلامـت روان را اعـلام مى كند. در روايتى آمده است كه مردى خدمت رسـول خـدا(ص) رسيد و عرض كرد: همه وظايف خود را به خوبى انجام مـى دهـم ولى يك گناه را نمى توانم ترك كنم و آن رابطه نامشروع اسـت. اصحاب از اين سخن برآشفتند. حضرت فرمود: شما كارى نداشته بـاشـيـد, مـن مى دانم چگونه با او بحث كنم. آن گاه فرمود: شما مـادر, خـواهـر و بـه طور كلى ناموس داريد؟ جوان عرض كرد: آرى. رسـول خـدا(ص) فرمود: آيا مى پسندى ديگران با ناموس و محارم تو چنين روابط نامشروع داشته باشند؟ عرض كرد: خير. حضرت فرمود: پس چـگـونه حاضر مى شوى دست به چنين كار نادرستى بزنى؟ جوان سر به زيـر افـكـند و عرض كرد: ديگر تعهد مى كنم كه دنبال چنين گناهى نروم.27

هـر انسان مسلمانى وظيفه دارد در برخورد با مردم از نداى درونى خود پيروى و به مقتضاى وجدان عمل كند. امام سجاد(ع) مى فرمايد:

حـق مـردم آن است كه از آزار آن ها خوددارى كنى و چيزى را براى آنـان دوسـت بدارى كه براى خود دوست مى دارى و نپسندى آن چه را براى خود نمى پسندى.28

اسـلام بـا تـوجـه دادن به وجدان اخلاقى مى كوشد تا افراد بشر در بـاطـن خـود مـراقـبـى بگمارند تا آن ها را از تجاوز و آزار به ديـگـران حـتى در حالت خشم و دشمنى باز دارد. بر اين اساس قرآن مـجـيـد بـه نـفـس لوامه كه همان وجدان است, قسم ياد كرده و مى فـرمـايد: (لااقسم بيوم القيامه ولااقسم بالنفس اللوامه29; سوگند بـه روز رسـتـاخيز و سوگند به جانى كه آدمى را در مورد عصيان و ارتـكـاب گـنـاه سـرزنش و ملامت مى كند). روان شناسان اين نيروى سرزنش كننده باطنى را وجدان اخلاقى مى نامند.

در اندرون من خسته دل ندانم كيست

كه من خموشم و او در فغان و در غوغاست

6. تجربه اندوزى:

استفاده از تجارب ديگران از جمله مواردى است كه در وصاياى امام عـلـى(ع) ديـده مـى شـود. آن حضرت مى فرمايد: (اعرض عليه اخبار الـمـاضـيـن و ذكـره بـمـا اصاب من كان قبلك من الاولين و سر فى ديـارهم و آثارهم فانظر فيما فعلوا و عما انتقلوا و اين حلوا و نـزلـوا30; اخبار گذشتگان را بر قلبت عرضه كن و آن چه را كه به پـيـشينيان رسيده به ياد آر, در ديار و آثار مخروبه آن ها گردش كـن و درست بنگر آن ها چه كرده اند. ببين از كجا منتقل شده اند و در كجا فرود آمده اند.)

هرچند آحاد جامعه به راهنمايى افراد آزموده و استفاده از تجارب ديـگـران نـيـازمـندند اما جوان به دلايل مختلف نياز بيش ترى به شـنـاخـت تـاريخ و تجارب به دست آمده از سرگذشت پيشينيان دارد, زيرا:

اولا, جـوان بـه مـقـتـضاى سن كم خود, داراى ذهنى خام و عارى از تـجـربـه اسـت. او سـرد و گـرم روزگـار را نچشيده و با مشكلات و دشـوارى هـاى كـم ترى در زندگى رو به رو شده است, كه گفته اند:

(آن چـه را كه جوان در آيينه مى بيند پير در خشت خام بيند). از ايـن رو بـعـضى مواقع فشار مشكلات, آرامش درونى جوان را مختل مى كند و او را به افسردگى يا تندخويى مى كشاند.

ثـانـيا, تخيلات موهوم كه از ويژگى هاى دوران جوانى است, چه بسا جـوان را از شـنـاخـت حـقـيقت باز دارد. تجربه, پرده هاى وهم و پـنـدار را پـاره مـى كـند و انسان را به واقع رهنمون مى سازد.

امـام عـلـى(ع) مـى فرمايد: (التجارب علم مستفاد31; تجارب بشر, دانش سودمندى است.)

ثالثا, جوان با وجود برخوردارى از منبع سرشار هوش علمى و فنى و قـابـلـيـت كسب مهارت هاى گوناگون, به دليل نداشتن تجارب زندگى فـاقد هوش اجتماعى است. از اين رو در معرض تصميم هاى نسنجيده و زيـان بـار و افـتادن در دام ديگران قرار دارد. امام على(ع) مى فـرمـايـد: (مـن قلت تجربته خدع32; كسى كه تجربه اش كم و ناچيز باشد, فريب مى خورد.)

در سـايـه تـجـربـه, اشـتـباه به حداقل مى رسد. امام على(ع) مى فـرمـايـد: (مـن كثرت تجربته قلت غرته33; كسى كه تجربه اش زياد باشد, كم تر فريب خورد.)

آن چه مى تواند مددكار جوان در ايام سخت و عبور از مراحل دشوار زنـدگـى بـاشـد, بهره بردارى از تجارب كسانى است كه خود در طول زنـدگـى ايـن منازل پرخطر را طى كرده و به سلامت از آن ها گذشته اسـت. امـام على(ع) مى فرمايد: با مردان آزموده هم نشين باش كه آن هـا متاع پرارج تجربه هاى خود را به گران ترين بها يعنى فدا كردن عمر خود تهيه كرده اند و تو آن متاع گران قدر را با ارزان ترين قيمت (با صرف چند دقيقه) به دست مى آورى.34

عبرت از تاريخ

يـكـى از مـصاديق بارز تجربه اندوزى, مطالعه سرگذشت پيشينيان و تـار يخ امم سابق است. تاريخ آيينه اى است كه گذشته را نشان مى دهـد و حلقه رابط بين حال و گذشته و چراغ راه آينده است. استاد مـطـهـرى(ره) مى گويد: (انسان همان طور كه از مردم هم زمان خود ادب و راه و رسـم زنـدگـى مـى آمـوزد و احيانا لقمان وار از بى ادبـان ادب مـى آموزد كه مانند آن ها نباشد, به حكم همين قانون از سرگذشت مردم گذشته نيز بهره مى گيرد. تاريخ مانند فيلم زنده اى است كه گذشته را تبديل به حال مى نمايد.)35

مـشـابـهت سرنوشت ملت ها, همگان به ويژه نسل جوان را به مطالعه تـاريـخ فـرا مـى خـوانـد. امام على(ع) مى فرمايد: براى شما در تـاريـخ قـرون گـذشـته درس هاى عبرت فراوانى وجود دارد. كجايند عـمـالـقـه؟ كـجـايـنـد فـرزنـدان آن هـا؟ كـجـايند فرعون ها و فرزندانشان؟36

7. آداب معاشرت و دوستى:

شكى نيست كه بقا و دوام دوستى منوط به رعايت حدود دوستى و آداب مـعـاشـرت اسـت. دوسـت گرفتن آسان است اما نگه دارى آن مشكل تر اسـت. امـام عـلـى(ع) در قسمتى ديگر از نامه مبارك خود به نكات ظـريـفـى كـه موجب پايدارى پيوند دوستى است, اشاره مى كند و مى فـرمايد: ناتوان ترين مردم كسى است كه از دوست گرفتن عاجز باشد و ناتوان تر از او فردى است كه دوست را از دست بدهد.38

بـعـضى جوانان از عدم ثبات و ناپايدارى روابط دوستانه شكايت مى كـنـنـد, كـه دلـيـل عمده آن رعايت نكردن حدود دوستى و افراط و تـفـريـطـ در رفـاقـت است. به طور يقين عمل به دستورات و نصايح سودمند امام على(ع) مى تواند در حل اين مشكل كارساز باشد.

محورهاى كلى سخنان امام على(ع) در اين قسمت عبارت است از:

الـف) اعتدال در دوستى: افراط در دوستى و تجاوز از حريم اعتدال در دوران جوانى كم وبيش ديده مى شود, و دليل آن انگيزه عاطفى و احـساسات دوران جوانى است. اين عده از جوانان در ايام دوستى به رفـيـق خـود بـيـش از حـد ابراز علاقه و محبت مى كنند و در ايام جـدايـى بـيـش از حـد ابراز مخالفت و دشمنى مى كنند تا جايى كه مـمـكـن اسـت بـه كارهاى خطرناكى دست بزنند. توصيه امام على(ع) مـيـانـه روى در رفـاقـت است. آن حضرت مى فرمايد: با دوست مورد عـلاقـه ات به مدارا اظهار دوستى كن, شايد روزى دشمنت گردد و در اظـهار بى مهرى به كسى كه بر او خشم گرفته اى مدارا كن, چه بسا مـمـكـن است دوستت گردد.38 در اين نامه نيز آن حضرت مى فرمايد:

اگـر خـواسـتـى رابـطـه ات را با برادرت قطع كنى راهى را برايش بـگذار كه اگر روزى خواست برگردد, راه بازگشت داشته باشد. سعدى در ايـن بـاره مـى گـويد: (هر آن سرى كه دارى با دوست در ميانه مـنـه, چه دانى كه وقتى دشمن گردد و هر گزندى كه توانى به دشمن مرسان, باشد كه وقتى دوست شود.)39

ب) مـحـبـت متقابل: دوستى و رفاقت براساس محبت متقابل است. اگر يـكـى از دو طـرف خـواهـان برقرارى رابطه و ديگرى بى ميل باشد, نـتـيجه اى جز ذلت و خوارى مشتاق دوستى نخواهد داشت. از اين رو امام على(ع) در نامه مبارك مى فرمايد: (لاترغبن فيمن زهد عنك40; به كسى كه به تو علاقه ندارد, ابراز علاقه مكن.) شاعر مى گويد:

چه خوش بى مهربانى هر دو سر بى

وگرنه مهربانى درد سر بى

ج) حـفظ رابطه دوستى: امام على(ع) به حفظ رابطه دوستى تاكيد مى ورزد و از عـوامـلـى كه موجب تحكيم آن مى شود, ياد مى كند و مى فـرمـايـد: اگـر رفيقت امساك ورزيد, تو بذل و بخشش داشته باش و هـنگام فاصله گرفتن او, تو نزديك شو و هنگام سخت گيرى او, نرمش داشـتـه باش و هنگام ارتكاب گناه و خطا, عذرش را بپذير. اما از آن جـا كـه بعضى ظرفيت كمى داشته و بزرگوارى و احسان را حمل بر حـقـارت ديگرى و زرنگى خود مى كنند, آن حضرت مى فرمايد: در همه ايـن موارد موقع شناس باش و برحذر باش از اين كه آن چه گفته شد در غـيـر محلش قرار دهى يا درباره كسى كه اهليت ندارد به انجام برسانى.

نكته ديگر نصيحت كردن به رفيق و خيرخواهى براى او است. آن حضرت مـى فـرمـايد: خيرخواهى ات را به دوستت خالص كن, خواه خوش آيند دوستت باشد و خواه خوش آيند او نباشد.41

پى نوشت ها:

1ـ زين العابدين قربانى, اخلاق و تعليم و تربيت اسلامى, ص58.

2ـ نهج البلاغه فيض الاسلام, نامه 31.

3ـ همان, خطبه 156.

4ـ ده گفتار, ص14.

5ـ يوسف (12) آيه 90.

6ـ نهج البلاغه, خطبه 16.

7ـ عنكبوت (29) آيه 69.

8ـ نهج البلاغه, نامه31.

9ـ قصص (28) آيه 77.

10ـ بحارالانوار (چاپ بيروت) ج68, ص177.

11ـ نهج البلاغه, خطبه82.

12ـ بحارالانوار, ج74, ص160.

13ـ غررالحكم و دررالكلم, ج4, ص183.

14ـ نهج البلاغه, نامه 31.

15ـ آيين انقلاب اسلامى, ص203.

16ـ نقل از: استاد مطهرى, تعليم و تربيت در اسلام, ص79.

17ـ غررالحكم و دررالكلم, همان, ص392.

18ـ مثنوى معنوى, دفتر دوم, ص327.

19ـ نهج البلاغه, همان.

20ـ زخرف (43) آيه 54.

21ـ غررالحكم و دررالكلم, ج5, ص357.

22ـ همان, ج2, ص145.

23ـ همان, ص77.

24ـ همان, ج4, ص595.

25ـ همان, ص93.

26ـ نهج البلاغه, همان.

27ـ زين العابدين قربانى, همان, ص274.

28ـ بحارالانوار, ج71, ص9.

29ـ قيامه (75) آيه 1و2.

30ـ نهج البلاغه, همان.

31ـ غررالحكم و دررالكلم, ج1, ص260.

32ـ همان, ج5, ص185.

33ـ همان, ص214.

34ـ شـرح نـهـج البلاغه ابن ابى الحديد, (قم, منشورات مكتبه آيه الله العظمى مرعشى نجفى, چاپ دوم) ج20, ص335.

35ـ مجموعه آثار, ج2, ص372.

36ـ نهج البلاغه فيض الاسلام, خطبه181.

37ـ بحارالانوار, ج74, ص278.

38ـ نهج البلاغه, قصار260.

39ـ گلستان سعدى, باب8.

40ـ نهج البلاغه, نامه 31.

41ـ همان.